

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ در باب استصحاب، یک تفصیلی قائل شده اند بین اینکه دلیل بر حکم شرعی دلیل لفظی باشد کتاب و سنت و اینها باشد شاید هم اجماع مثلاً ظاهرش که دلیل لفظی است و بین اینکه این حکم ثابت به کتاب باشد به عقل باشد اگر آن حکم ثابت باشد به دلیل لفظی استصحاب اگر صدق عرفی کند اشکال ندارد.

اما اگر که دلیل ما حکم عقل باشد و شک کنیم، دیگر جای استصحاب نیست نمی تواند آنجا استصحاب کند.

علی ای حال مرحوم شیخ بین حکم شرعی فرق گذاشته اند که دلیلش کتاب و سنت باشد دلیل لفظی باشد یا عقلی باشد و عرض کردیم روی بعضی از نکات، متن عبارت مرحوم خویی را میخوانیم تقریباً جمع وجور کرده اند آن نکاتی را که در کتاب حاشیه مرحوم اصفهانی بر کفایه در تعلیقه مبارکه شان نوشته اند آنها را ندارند اما اجمالاً دارند بیشتر کلمات ایشان تقریب کلمات مرحوم نائینی است. البته یک قسمتی اش هم با ایشان اختلاف پیدا می کند.

اما این در ایشان در مرحوم آقای خویی نکته فنی را عنوان صدق موضوع و عدم صدق موضوع میداند همین حرفی که عرض کردم اشاره کردم مرحوم نائینی هم در کلام مرحوم شیخ از این راه که اگر دلیل لفظی باشد آن موضوعی که در لسان دلیل اخذ شده است مثلاً الماء اذا تغیر بالنجاسة، این در نظر عرف آب موجود است ولو زوال تغیر شود همان بحث هبی که دیروز نوشتیم که حیثیت در عده از جهات تقییدی است حیثیت تعلیلی است و بعضی از موارد هم مشکوک است که آنجا با آن معامله حیثیت تقییدی می شود به تعبیر ایشان یعنی به تعبیر بنده.

بعد دارند یواش یواش یعنی تقریباً می شود گفت که همه کلام ایشان را می خوانیم و یک مناقشات کوچکی ابتدائاً می گوئیم یعنی صحبت های کوچکی در کلام ایشان و نکاتی که وجود دارد می ماند بحث تحقیقش و تفصیل مسئله دیگر مردد است از امروز که آیا متعرض کلام آقا شیخ محمد حسین بشویم چون ایشان باز در اینجا یک مقداری متعرض احکام عقلی و عقل عملی و عقل نظری شده اند و خوب ایشان بحث خاصی در این جهت دارند غیر از مبحث حجیت که ایشان جزء بنای عقلا می داند برای حفظ نظام و عقلی نمی داند خلافاً للشیخ در کلیه احکام عقل عملی هم عقیده ایشان این است. یعنی در احکام عقل عملی مثل حسن صدق یا قبح کذب یا مسئله حسن

احسان و قبح ظلم، ایشان عقیده اش این است که اینها سیره عقلایی است بنای عقلا است برای حفظ نظام برای اینکه جامعه سالم بماند بنایشان این است که مثلاً بگویند ظلم بد است و الا اینها به اصطلاح امروزی ما اینها ذاتی نیستند. اینها چیزی نیستند که ما یک حسن و قبح ذاتی داشته باشیم.

ظاهر عبارت ایشان این است که ایشان منکرند. حسن و قبح عقلی را منکرند عقلایی می دانند و برای حفظ نظام و جلوگیری از اختلال نظام. خب این مسئله را که ایشان در اینجا در اصول آورده اند حقیقتش هم همین است که اول موضع ما در خود حقیقت عقل و احکام عقل و ملازمه و ما حکم به العقل حکم به الشرع اول آن مطالب روشن شود بعد به این تفریعی که در اینجا هست پردازیم.

پس اشکالی را که ایشان مرحوم شیخ نقل کرده اند و آقای خویی، اینکه در احکامی که به حکم عقل ثابت باشد، عقل این طور نیست که تسامح در موضوع قائل باشد. موضوع را باید کاملاً احراز کند. وقتی موضوع را به جمیع قیودش احراز کرد حکم به قبح یا حسنش می کند. اگر یکی از آن قیود مختل شد دیگر حکم نمی کند. خب طبعاً دیگر مجرای برای استصحاب نیست. چون اگر موضوع با تمام قیودش موجود باشد خب همان حکم هست استصحاب نمی خواهد و اگر بعضی از قیود از بین رفته باشد حکم عقل نیست حکم عقل نباشد حکم شرع هم نیست.

غرض این وجهی است که در توضیح کلمات مرحوم شیخ فرمودند

و أما إذا ثبت الحكم بالدليل العقلي والعقل لا يحكم بحكم للموضوع المهمل

عقل این طور نیست مراد از مهمل یعنی موضوعی که حد و حدود دقیقی ندارد اجمالی چون اگر اجمالی شد می توانیم بعد با استصحاب اثباتش کنیم. اما اگر دقیق شد آمد دقیقاً گفت که مثلاً احسان دقیقاً این است ظلم دقیقاً این است اگر به نحو دقیق شد در مثل نحوه دقیق دیگر جای شک نیست. اگر در حالت سابقه به نحو دقیق موجود باشد جای شک نیست اگر یکی از قیود منتفی باشد باز هم جای شک نیست که حکم بار نمی شود با انتفاع یکی از این قیود حکم بار نمی شود.

لأنَّ الاهمال في مقام الثبوت لا يتصور من الحاكم

ایشان خیلی روی این مطلب مانور می دهند جاهای متعدد که اهمال در مقام ثبوت معقول و متصور نیست

فلا بد في حكم العقل من إدراك الموضوع بجميع قیوده، فلا يحكم العقل بحكم إلا للموضوع المقيد بقيود لها دخل في الحكم

عقل این طوری است تا تمام قید را احراز نکند

فمع عدم انتفاء شيء من هذه القيود

اگر چیزی از این قیود خراب نشده است

لا يمكن الشك في الحكم، و مع انتفاء أحدها ينتفي الحكم العقلي يقيناً. و المفروض أنَّ الحكم الشرعي في المقام

این راجع به ملاک یعنی یکدفعه راجع به خود آن حکم عقل می خواهیم استصحاب کنیم خب جای استصحاب ندارد.

و المفروض أنَّ الحكم الشرعي في المقام مستفاد من الحكم العقلي بقاعدة الملازمة

البته قاعده ملازمه را مرحوم نائینی قبول دارند و تعجب هم هست که مرحوم استاد در اینجا نکته ای ندارند. این تقریب کلام نائینی هم

هست. قاعده ملازمه را مرحوم نائینی قبول دارند و رد می کنند بر صاحب فصول که منکر قاعده ملازمه است. این نکته را خواستیم چند

بار بگوییم به خلاف مرحوم خوئی که قبول ندارند که قاعده ملازمه را قبول نمی کنند و متعرض حکم عقل که ایشان قائل هستند شدیم.

و المفروض أنَّ الحكم الشرعي في المقام مستفاد من الحكم العقلي بقاعدة الملازمة، فبانتفاء الحكم العقلي ينتفي الحكم الشرعي لا

محالة

دیگر چون این تابع آن است.

فلا يبقى لنا شك في بقاء الحكم الشرعي حتى نرجع إلى الاستصحاب

دیگر اصلاً شکی نمی داند که به استصحاب برگردد.

بل هو مقطوع بعدم. نعم، يحتمل ثبوت الحكم الشرعي للموضوع المذكور بعد انتفاء أحد القيود بجعل جديد من الشارع

این احتمال دارد. فرض کنید مثلاً شما نماز را سجده را فراموش کردید من باب مثال ممکن است شارع که تکلیفش که به ده جزء بوده

است که یکیش سجده بوده است بعد از اینکه فراموش کردید به ۹ جزء. که باز هم یکیش سجده هست. شما اگر چیزی را فراموش کردید

می شود ۹ جزء به جای ۱۰ جزء.

نعم، يحتمل ثبوت الحكم الشرعي للموضوع المذكور بعد انتفاء أحد القيود بجعل جديد من الشارع

این احتمال هست راست است. مثلاً به ده جزء بوده است بعد شده است ۸ جزء. این هست

لكنه شك في حدوث الحكم لا في بقاءه، و مجرى الاستصحاب إنما هو الشك في البقاء لا الشك في الحدوث، و جريان الاستصحاب - في الحكم الشرعي الأعم من الحادث و الباقي - متوقف على جريان الاستصحاب في القسم الثالث من الكلّي الذي لا نقول به

انشاء الله خواهد آمد بحثی است که الآن آقایان به نام استصحاب کلی یعنی شما همچنان که استصحاب شخص می کنید مثلاً می گوئید زید در خانه بود تا یک ساعت قبل و حالا هم در خانه است استصحاب یک امر کلی هم می توانید بکنید. مثلاً بگوئید انسان در خانه بود. انسان نه زید. شک می کنید خارج شده است بقاء انسان. آن وقت این را استصحاب کلی را این در کلمات متأخرین اصحاب ما به تفصیل آمده است. سابقین کمی مانند فرع مانند داشت یعنی مثل یک فرع فقهی مطرح بود یعنی مثل کلمات متأخرین اصولیین شیعه این مطلب خیلی به تفصیل آمده است. سه قسمش کرده اند. قسم سومش این طور است حالا ایشان چون فرموده اند من یک توضیح اجمالی می دهم. شما میدانید یک کلی در اینجا وجود داشته است. فرض کلام را دقت کنید. می دانید که انسان در این خانه موجود بوده است. و میدانید وجود انسان فی ضمن وجود زید بوده است بنا بر اینکه کلی در خارج عین وجود افراد است خودش وجود خاصی ندارد. این کلی در ضمن وجود زید بوده است.

باز می دانید که زید در خانه نیست این را یقین دارید که زید از خانه در آمده است لکن احتمال می دهید در زمانی که زید می خواسته است در بیاید عمرو آمده است در خانه. یک فرد منتفی شده است از کلی و فرد دیگری با او یا همزمان با او متولد شده است.

پس در استصحاب قسم سوم از کلی این جوری است نحوه کار استصحاب قسم سوم به این ترتیب است که شما به اصطلاح میدانید که این کلی که در ضمن این فرد بوده است آن فرد رفته است اما احتمال بقاء کلی را این در ضمن فرد جدید که خواهد آمد. اینجا عده ای گفته اند استصحاب کلی کند. تصادفاً پریشب منزل یکی از آقایان قم بودیم صحبت از استصحاب کلی شد ایشان قسم دوم را میگفت. به ذهن من اشکال دارد. قسم دوم کلی این است که بینیم کلی در خانه کلی انسان یا حیوان به قول قدما در خانه موجود است یا خیل البته مثالش که خیلی مبتذل است اما دوران امر بین پشه و فیل که اگر پشه بود بعد از سه روز مرده است اگر فیل بود نه زنده است. البته آن اصلاً در کلی فیل پیدا نمی شود. حالا همین که به شوخی شبهه است این مثال معروف ایشان می گفت آن هم شبهه دارد. این مشکل را چون ایشان هم توجه نداشت توضیح دادیم چون اصل مشکل در اینجا است که چون در این اصول متأخر جدید ما استصحاب را تعبداً از راه اخبار گرفته اند. خیلی از این فروع که اشکال پیدا میکنند ریشه اش این است در حقیقت. گفتم شما که اشکال می کنید این اشکال طبق

قاعده عقلایی است راست است. این اگر حیوان در ضمن پشه بود سه روز است در ضمن فیل بود هنوز زنده است. همه اینها از قبیل شک در مقتضی است که گفتیم. اصلا در اینکه این قابلیت بقاء دارد روشن نیست. این خودش استصحاب است از نظر عرف. حرف اینها این است که شهادت اینجا یک متیقن دارید و آن وجود حیوان است. شک میکنید حالا هر نحوی که شد پس حکم می کنید به وجود حیوان. این نکته و سرش این است. اینکه استصحاب کلی را قبول کرده اند و مطرح کرده اند حالا بعضی هایشان دوم را قبول کرده اند و بعضی هایشان سوم را قبول نکرده اند این نکته فنی اش این است می گوید ما یقین به وجود کلی حیوان داشتیم و در روایت آمد لا تقنض الیقین بالشک. الآن هم شک می کنیم در زوال این حیوان.

این ربطی هم به افراد ندا رد. افراد حالت خود را دارند حیوان حالت خود را دارد. کلی حالت خود را دارد. حالا یک قسم دومش بود که در فرد قصیر و صغیر بود و قسم دومش در دو فرد بود. نه در فرد قصیر و صغیر. مراد آقای خویی از استصحاب قسم ثالث این است نه اینکه مراد همه علمای ما قسم ثالث را به این معنا که یک کلی مثلا کلی انسان در خانه موجود بود و این کلی هم در ضمن وجود زید بود. زید را هم قطعا خارج از خانه دیدیم. دیدیم در بازار دارد می رود. و زید مسلم است از خانه در آمده است. این جای شبهه نیست. لکن احتمال می دهیم هنوز کلی انسان در منزل باشد. این را احتمال می دهیم. چرا؟ چون ممکن است همراه با زید آخرهای وجود زید در خانه یا همراه با زید، زید از این در رفت بیرون عمرو از آن درب رفت در خانه. احتمال می دهیم انسان در ضمن عمرو موجود است. آن کسانی که می گفتند استصحاب جاری می شود نکته اش همین است. اخبار تعهد داده است. یقین به وجود انسان داشتیم شک در وجود انسان داشتیم استصحاب بقاء می کنیم. نکته فنی اش یک کلمه است.

نکته آن طرفش هم کسی که تعبد را قبول نکند می گوید این تعبد عقلایی با این مساعد نیست. حالا با قطع نظر از بعضی خصوصیات دیگر بحث که فعلا جایش اینجا نیست. بهر حال این راجع به قسم سوم

اینجا هم در حقیقت همین طور است چون یک حکم شرعی آمد این حکم شرعی ملاک داشت. حالا ما یقین داریم ملاک منتفی شده است. ملاک عقلی داشت. یقین داریم این ملاک منتفی شده است. لکن مع ذلک احتمال می دهیم حکم شرعی باشد چرا چون در ضمن ملاک دیگر است. در ضمن ملاک دیگر حکم شرعی باشد. این است که آقای خویی می فرماید این از قبیل استصحاب قسم سوم می شود که لا نقول به. این خلاصه به قول ایشان توضیح. بعد آقای خویی میفرماید

فتحصل: أن إنكاره جريان الاستصحاب في الحكم الثابت بالدليل العقلي مبتنٍ على مقدمتين: الأولى: أن الإهمال في حكم العقل لا

يتصور

اینکه اهمال قابل تصور نیست

و الثانية: أن حكم الشارع تابع له و ينتفي بانتفائه

دو مطلب را ایشان می گوید.

و قد أورد المحقق النائيني (قدس سره) عليه في المقدمة الاولى مرةً، و في المقدمة الثانية اخرى

البته عبارت نائینی را ایشان روشن تر کرده است. در کتاب فوائد الاصول هم هست اما ایشان مرحوم خویی روشن تر کرده است

و اكتفى صاحب الكفاية (قدس سره) بالایراد على الثانية.

أما إشكاله على المقدمة الاولى:

عرض کردم نائینی به این تفصیل نیاورده است این را خویی خودشان آورده اند

فهو أن حكم العقل على قسمين: الأول:

أن يحكم على نحو القضية الشرطية ذات المفهوم، بأن يحكم بثبوت الحكم للموضوع مع وجود القيد، و بعده مع انتفاء القيد

یعنی کاملاً نائینی هم همین تعبیر مفهوم دارد. یک حکم عقلی است لکن یک حکم عقلی است که مفهوم دارد. مثلاً این طور می گوید

کذبی که ضار است بد است و اگر نباشد بد نیست ظلم نیست قبیح نیست. یعنی به اصطلاح قضیه دو طرف دارد به تعبیر نائینی یا به تعبیر

ماها سلب و ایجاب دارد. گاهی یک حکم عقلی حالا ایشان گفته است ذات مفهوم شما می کنید سلب و ایجاب. این طوری است. کذب

اگر ضار باشد ظلم است یا حرام است. اگر ضار نباشد حلال است. این دو طرف قصه آمده است. خب این یک جور است که در اینجا

آمده است و الثانی، طبعاً در اینجا دیگر اه مال معنا ندارد چون سلب و ایجاب را گفته است.

و الثاني: أن يحكم بحكم لموضوع من باب القدر المتيقن

گاهی اوقات این طور نیست که بگوید کذب اگر ضارّ بود مثلاً ظلم است و حرام است اگر نبود مثلاً جایز است و ظلم نیست احسان یعنی اشکال ندارد. نه اینجور نیست این طور می گوید کذبی که برای تو منفعتی ندارد و برای دیگران هم مضرت دارد این کذب بد است. قبیح است. یعنی فقط یک حکم دارد آن هم حکم ایجابی. این هم از این باب چون می گویند ادله لَبّی قدر متیقن است. اختلاف هست بین علما در باب قبح کذب بیاییم بگوییم آن که قدر متیقن از کذب است قبیح این است. ضارّ باشد مضرّ به دیگران باشد منفعتی هم در آن نداشته باشد. این از باب قدر متیقن عقل حکم می کند. اگر از باب ق در متیقن باشد این دیگر اهمال در آن معنا دارد. چون متصدی بقیه صور نیست. گاهی کذب برای من نافع است گاهی اضافه بر من ضار است اما برای دیگری نافع است. گاهی برای هر دو ما ضار است اما برای جامعه به طور کلی هیئت اجماعی نافع است و الی آخره. این یکی اهمال در آن تصور شود اشکال نائینی این است. این یکی می شود بگوییم ملاکش مهمل است. دقیقاً اندازه او نیست.

أمّا إشکاله علی المقدمة الاولى: فهو أن حکم العقل علی قسمین: الأوّل:

أن يحکم علی نحو القضية الشرطية ذات المفهوم

این البته قضیه شرطیه ذات مفهوم آورده است اما در عبارت نائینی تصریح دارد. یعنی بگوید کذب ضارّ قبیح است حرام است نافع نیست حرام است و از آن طرف بگوید کذبی که نافع است اشکال ندارد. دو طرف را آورده است.

و الثاني: أن يحکم بحکم لموضوع من باب القدر المتیقن

مثلاً بگوید کذب ضارّ مضرّ به دیگران این حرام است. دوش را نیاورد

فلیس له مفهوم حينئذ، فيحکم بثبوت حکم لموضوع مع اجتماع قيوده، و لا يحکم بعدم الحکم مع انتفاء أحدها

اگر یکیش منتفی شود دیگر حکم عقلی هم نمی آید

لاحتمال بقاء الملائک، فلا إهمال في حکم العقل بحسب مقام الاثبات لادراکه وجود الملائک، إنّما الاهمال بحسب مقام الثبوت

در مقام ثبوت احوال تصویر می شود.

لادراکه وجود الملائک، إنّما الاهمال بحسب مقام الثبوت

نه اینکه فقط این باشد. این انما الاهمال بحسب مقام ثبوت در جایی است که قدر متیقن است

لعدم إحاطته بجميع ما له دخل في الحكم، فحيث لا يحكم العقل بعدم الحكم مع انتفاء أحد القيود، يحتمل بقاء الحكم الشرعي ، فيكون مورداً لجريان الاستصحاب. هذا ملخص الاشكال على المقدمة الاولى.

حالا چون یک صفحه آقای خویی از این مقدمه یعنی از اشکال مرحوم نائینی با تشقیق جواب می دهد این را بگذاریم فردا حالم خوب نیست دومی را بخوانیم که مطلب تمام شود دیگر ظاهراً چاره ای هم نیست ما وارد حرف های مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی هم بشویم. اگر آقایان خواستند بیاورند همین جلد ۵ همین بحث استصحاب ایشان متعرض شده اند هم خود مسئله را مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین و این از مواردی است که در کتاب مرحوم آقا شیخ محمد حسین هست و در کتاب حتی مثل نائینی و اینها نیست خیلی مفصل مسئله حکم عقل را بررسی کرده اند. عقل نظری و عملی را خیلی مفصل در چند جا نه در یک جا من جمله در همین جلد ۳ اوایل جلد ۳ در جلد ۳ اوایل یا اواسط جلد ۳ در بحث دلیل انسداد. انشاء الله شاید بخوانیم این قسمت آقای خویی را که نخواندیم به خاطر اینکه به نظر ما آقای خویی خودش منکر ملازمه است نباید با نائینی که مثبت ملازمه است بحث و جدل کنند. دو تا تفکر است.

و أمّا الاشكال على المقدمة الثانية: فببأنه - على ما ذكره صاحب الكفاية و المحقق النائيني - أنه لو سلم إدراك العقل ملاك الحكم الشرعي بحيث يكون حكمه بوجود الملاك دائراً مدار جميع القيود و ينتفي بانتفاء أحدها، لا يلزم من انتفاء الحكم العقلي انتفاء الحكم الشرعي

این دیگر ملازمه ندارد که حکم شرعی هم برداشته شود. دلیل این مطلب که عرض کردم در کفایه آمده است و دیگران این است که ممکن است که حکم شرعی روی این ملاک آمده است اما این تمام ملاک نیست. مخصوصاً ملاکات شرعی چون خیلی خفا و اغماض دارند. مخصوصاً مبنای شیخ را هم قبول نکنیم که اهمال در مقام ثبوت معقول نیست. اینجا معقول است. فقط به قول نائینی قدر متیقن است. از باب قدر متیقن گفتیم این کذب حسن است. این کذبی که نافع برای دیگران است. ولو برای خودش ضار باشد. خب حالا اگر کذب شد که برای خودش هم نافع است. آیا در اینجا باید حکم به قبحش نکنیم؟ ایشان می گوید مشکل ندارد حکمش کنیم. چون می گوید خلاصه این حرف این است که موضوع ولو کذب است لکن چون به نحو قضیه مهمله است قدر متیقن، تمام افراد کذب را بیان نکرده است شارع. ممکن است مثلاً کذب که ضار و مضر به دیگران باشد نکته اش عبارت از اضرار به دیگران باشد. لذا شارع آن را حرام کرده است. اما اگر اضرار نبود فقط ضار بود. اگر فقط ضار بود ممکن است بگوییم اینجا حرام نکرده است ملاک دیگری درست کرده است.

.....
یحتمل بقاء ملاک الواقعی للحکم الشرعی. یعنی بعبارۀ آخری اگر شما می‌خواهید استصحاب در خود حکم عقل و به حسب ملاک کنید نمی‌توانید. مثلاً بگویید کذبی که ضار و مضر بود این ملاک حرمت ملاک قبح داشت. اما اگر ضار بود و مضر نبود. شک می‌کنیم دارد یا خیر استصحاب بقاء ملاک. خب این معلوم است استصحاب بقاء ملاک نمی‌شود. حالا این استصحاب بقاء ملاک را که ایشان مفهوم عنه گرفته‌اند ما یک توضیحی خودم عرض می‌کنم. و اما استصحاب بقاء حکم شرعی چه اشکال دارد؟ صحیح است ملاکی که شما گفتید که ضار و مضر باشد الآن وجود ندارد فقط ضار است. مضر وجود ندارد اما ممکن است حکم شارع ملاکش اوسع از حکم عقل باشد. شارع که فرموده است حرام است عقل گفت قبیح است شارع گفت حرام است. آن که شارع حرام قرارداد ملاکش اوسع باشد. اگر کذب هم ضارا باشد ولو مضر نباشد آن هم حرام باشد.

و یحتمل بقاء الملاك الواقعي للحکم الشرعی، لأنّ الشرع قد حکم بأمور كثيرة لا يدرك العقل ملاکها أصلاً

البته دقت کنید اگر حکم شرعی بماند قاعدتاً ملاکی دارد حالا ممکن است ایشان راهی پیدا نکنند.

کتقبیل الحجر الأسود

مثل اینکه انسان حجر الاسود را، یک شوخی فارسی است می‌گفت سنگ سیاه حجر ال اسود این را در مکه ببوسد. خب این یک امر تعبیدی است فایده ندارد. این اشتباه از چاپخانه شده است این شأن آقای خویی اجلّ است این قصه در خارج واقع شده است روزی در حج بودند در کعبه عمر سنگ سیاه حجر الاسود را بوسید گفت اعلم انک لا تضر و لا تنفع و لکنی رأیت رسول الله قبلک، دیدم که رسول الله تو را بوسید من هم بوسیدم تو هیچ فایده‌ای نداری. حضرت فرمود این طور نیست که تو خیال کرده‌ای. خیلی تعجب است از آقای خویی کاملاً با حرف نائینی این با حرف عمر است که ملاک ندارد. این با آن است. حضرت فرمود این موثق بشر با این سنگ است این شهادت می‌دهد روز قیامت چه می‌گوییم لا یضرّ و لا ینفع. علی‌ای حال شاید ظاهراً سهو القلم شده است. مخصوصاً چون این قصه واقع شده است اگر نشده بود یعنی اینکه تقبیل حجر الاسود ملاک ندارد آدم یاد کلام آن مردک می‌اندازد. انصافش یک مقداری خوب نبود.

و حرمة الارتماس في شهر رمضان

حالا تصادفاً ایشان دو مثال زده‌اند که خیلی عجیب است. چون می‌دانید عده‌ای از آقایان مثل مرحوم صاحب مدارک کراهِت قائل هستند حرمت ارتماس قائل نیستند.

و حرمة الارتماس في شهر رمضان

البتة این تعبد هم نیست. درست است ما در قرآن کلا و اشربوا داریم. حتی یتبیین لکم الخیط الابیض هم هست. ما آنجا کلا و اشربوا داریم اینها معتقد بودند که اگر تمام فضاهایی و روزه های بدن سلول های بدن، من افذ بدن، تمام منافذ بدن در آب برود آب وارد بدن می شود. صدق اکل می کند. لذا در مشهور هم این بود که اگر سرش بیرون باشد حرمت یا کراهت ندارد. اما اگر تمام منافذ بدن داخل آب شد این مصداق شرب است آن وقت این حقیقت صوم یک حقیقت خاصی دارد ترک صوم و ترک اکل و ترک معاشرت با همسر این روی یک مصالح واقعی است این طور نیست که و واضح هم هست یعنی اصولا من شاید سابق هم عرض کردم حتی الآن اصطلاحا یک صوم بهداشتی هم دارند غیر از روزه ای که شرعی داریم در جمله ای از حالات و امراض توصیه صوم می کنند که از نظر بهداشتی برای انسان ضروری است. به اصطلاح کلی اش یک نوع تفریق حسابش می کنند. وقتی بدن غذا یا خون یکی از راه های علاج و درمان امساک است. علی ای حال و مخصوصا این سه امر که ضروری زندگی انسان است اکل و شرب و آن یکی، این که ایشان می فرمایند ملاک ندارد لا یدرک العقل ملاکها، این این طور نیست.

بله این فقط یک چیز هست ممکن است بگویید تقبیل حجر الاسود را امیرالمؤمنین فرمود. بله خب این طور هست ملاکات شرعی هست لکن انسان نمی شناسد. اینکه این سنگ چه سنگ خاصی بوده است به قول امروزی ها شهاب سنگ بوده است در روایت دارد که از بهشت سفید بود بعد سیاه شد یا ملک بوده است به قول ایشان غرضم این ما قیدیات را بهر حال داریم این طور نیست که مثلا پیغمبر اکرم سنگی را برداشته اند آنجا گذاشته اند که ببوسید. این یک آثار خاصه ای دارد. این جزء مسلمات است که سنگ ها دارای آثار عجیه ای هستند. شاید تعجب کنید در همین کتاب های طب قدیم در حرف «ح»، انواع سنگ ها را آورده اند و آثار عجیه ای که دارند را. من یکی از آنها در یکی از دستگاه ها دیدم در هند در یکی از شهرها مار دستش را زد خون هم آمد این را کشید هم خون پاک شد هم آثار سم رفت. دیدم با چشمهام فیلمش را.

علی ای حال و غیرهما به این تعبد نمی گویند اینکه این سنگ دارای این خصلت هست و خاصیت هست و این را علم کشف می کند سنگ های عجیبی یعنی انواع عجیبی سنگ ها دارد که آدم فکر می کند اینها ملا خرافات و اساطیر و طرّحات باشد به قول ما. لکن هست وجود خارجی ندارد.

مضافاً إلى ما في الكفاية من أنه لو سلمنا انتفاء الملاك الواقعي الذي أدركه العقل، يحتمل بقاء الحكم الشرعي لاحتمال وجود ملاك آخر لنفس هذا الحكم، فنجري الاستصحاب في الحكم الشرعي الشخصي لا في الملاك حتى يكون من قبيل القسم الثالث من استصحاب الكلي.

البته این حکم شرعی شخصی مرادش جزئی نیست. اینجا حکم کلی است امر جزئی نمی شود.

و هذا الاشكال لا دافع له

اشکال اول را که مرحوم نائینی فرموده اند ایشان جواب میدهند این اشکال دوم مرحوم نائینی و مرحوم کفایه را ایشان قبول می کنند.

و هذا الاشكال لا دافع له. وعليه فالصحيح

الی آخر. تمام شد. اشکال اول ایشان را فردا می خوانیم. چون دیدم امروز تمام نمی شود بخواهیم وارد بحث دیگر شویم.

عرض کنم که البته یک بحث کلی این است که خوب بود مرحوم استاد که منکر قاعده ملازمه هستند به مرحوم نائینی اشکال می کنند که اصل ملازمه را ما قبول نداریم که کار به اینجا بکشد. مرحوم نائینی قاعده ملازمه را قبول دارد. به خلاف مثل صاحب فصول. رد هم کرده است کلام صاحب فصول را در ذهنم تفصیل کلام نائینی است و رد می کند. عرض کنم تا اینجا چون فردا میخاهیم تکمیلش کنیم سه مورد استصحاب چون دیگر روایت را تمام کردیم، محل کلام بوده است. من لیستی از این سه مورد را در این یکصد و چهل و پنجاه سال اخیر عرض کنم و بریم سر تمه بحث فردا انشاء الله. این سه موضوع یکیش مسئله استصحاب در شک در مقتضی بوده است یکیش مسئله حجیت استصحاب در شبهات حکمیه کلیه بوده است. مثل همان حرمت زن بعد از انقطاع دم و یکی هم جریان استصحاب در حکم شرعی که از حکم عقل در می آید. این سه مورد است. اگر یک چیز دیگر هم بگویم مثلاً چهارتا شود در خلال بحث روشن شود. آن وقت ترتیب اقوال این طوری است شیخ انصاری مقتضی را قبول نمی کند حکم عقلی شرعی مستند به حکم عقلی هم قبول نمی کند. این دو تا. دو تا را قبول نمی کند.

صاحب کفایه هر سه را قبول میکند چون اسمش را بردیم هر سه را قبول می کند. هم در شبهات حکمیه کلیه و هم غیر از این استصحاب کلی استصحاب شبهات حکمیه غیر از کلیه است. و هم مسئله چیز را قبول می کند شک در مقتضی و هم حکم شرعی که مستفاد از عقل است. مرحوم آقای نائینی یکی را قبول نمی کند. و آن شک در مقتضی است. آن دو تای دیگر را جاری میداند. که ظاهراً مرحوم آقا ضیاء هم ظاهراً هر سه را قبول می کند. مثل صاحب کفایه و شیخ انصاری دو تا را قبول نمی کند کفایه هر سه را قبول می کند مرحوم آقا ضیاء

هم ظاهرا هر سه را قبول می کند. نائینی یکی را قبول نمی کند که شک در مقتضی باشد. آن دو تای دیگر را قبول می کند. آقای خویی هم هر سه را قبول میکنند لکن در خصوص شبهات حکمیه می گویند معارض دارد. که اصالت عدم الجعل باشد. گفتم یک چهارمی هم هست آن چهارم استصحاب عدم جعل است. اگر این را چهارم بگیریم این هم معلوم می شود اضافه می شود. ظاهر کلمات مرحوم شیخ و آخوند و آقا ضیاء و مرحوم نائینی استصحاب عدم جعل جاری نمی شود. پس اگر چهار تا شد یکیش هم استصحاب عدم جعل است. ظاهر عبارتشان این است که جاری نمی شود. استصحاب بقاء مجعول جاری می شود.

لکن آقای خویی این را جاری می دانند. هم استصحاب عدم جعل را و هم استصحاب بقاء مجعول. پس اگر چهار تا شد آقای خویی دو تا را قبول می کنند دو تا را نمی کنند. یعنی در حقیقت هر چهار تا را قبول می کنند اما دو تای آن با هم معارض می شوند. اما در کلمات مرحوم مثل آقا ضیاء استصحاب عدم جعل قبول می شود بقیه اش نمی شود. سه تای دیگرش. در کلمات مرحوم نائینی مقتضی و عدم جعل قبول نمی شود بقیه قبول می شود. دو تا قبول می شود.

در کلمات شیخ انصاری هم استصحاب عدم جعل جاری نمی شود. استصحاب بقاء مجعول، شک در مقتضی و در حکم شرعی مستفاد از حکم عقلی هم ایشان جاری نمی دانند. در حقیقت ایشان از آن چهار تا سه تا را جاری نمی دانند یکی را جاری می دانند. مرحوم صاحب کفایه سه تا را جاری می دانند یکی را که استصحاب عدم جعل با شد جاری نمی دانند. آقا ضیاء هم مثل همین. مرحوم نائینی هم مثل ایشان است فقط مقتضی را خارج کرده است.

آقای خویی قدس الله نفسه مثل کفایه همه را قبول می کنند لکن می گویند دو تا معارض هستند و الا یکیشان استصحاب عدم جعل را هم قبول می کند. این هم مجموعه اقوالی بود که تا اینجا گفته شد. به نظر این حقیر سرآپاتقصیر در هیچ کدامش جاری نیست. نه در مقتضی نه در شبهات حکمیه نه استصحاب عدم جعل نه استصحاب حکم شرعی که مستند باشد به دلیل عقلی. این خلاصه بحث را گفتیم آخرش این نتیجه بندی ای که اعلام ما در این چهار مسئله ای که ما الآن فعلا تا اینجا رسیدیم چون بقیه اش احکام کلی و در هر جایی جمع بندی نهایی کنیم. این جمع بندی نهایی که در اینجا به ذهن ما می آید یک مقدار مطلب ماند که فردا باذن تبارک و تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین